

مقدمه

بشاگرد، این روح مردمان این تنهای بی سامان، که همچون نسیم، تمیز کننده و برساننده، در صحرایا بوده، و جزیره تنهایی و دل‌آنی به طبری آسیر نگرفته، این عابد خاموش که تا چو دران سکوت کرده و رازی بزرگ در زیر چهره اسرار انگیزش نهفته است که گویی هیچ کس را برای فهمیدن آن نیست.

دردبشاگردی اسطوره‌ای است جاودان به از نوع افسانه های ساختگی و بی اساس، این یک واقعیت بزرگ است بزرگ و پرشکوه، راستین، راست تراز واقعیت زمین و واقعی تراز کوههای بلندش! در پس انبوه رنگارنگ «واقعیت» هفت، جهان زیبا و پرشکوه «حقیقت» هاست، سادگی و بیگانه‌گی آنجاست، فقر آنجاست، مطلق، ابدیت، زیبایی و شکوه عظمت و خوبی و... آنجاست و اینک و حال، سرزمین امتحان آنجاست، «ایمان» و «میهن» آنجاست.

بشاگرد سرزمینی است که باید بیشتر و بهتر آنرا شناخت و در پرتو «شناخت» آستینی از همت برای سازندگی و درمان دردهای آن بالا زد نباید مرداب را خشکاند، بلکه باید سرچشمه را کشف کرد و نشان داد، باید رد جویهای خشک را دنبال کرد، عقب های خشکیده کاریز را پیدا و جایای آب را تعقیب کرد و آنگاه... به آبگون قنات رسید و به عمق یابی، خکی که از آن چشمه های زلال از بطن بکر، طاهر زمین جوش می زند رسید.

آنگاه است که زمین را فسرده و دگرده نمی بینی، سقف آسمان را چنین کوتاه و سنگین بر روی سینه ات احساس نمی کنی، خورشید را نمی بینی که پوستین چرکین و خیس ابر را بر سر کشیده و در گوشه نام آسمان هم چون بیماری غریب و بی حال از سر، میارزد و جان میدهد.

اینک بشاگرد در آستانه نوید و سادی دیگر است، برای اولین بار خورشید را بر روی پوست صورت و پشت پلکهای چشمش حس می کند، برای اولین بار با کمال تعجب می بیند که خورشید طلوع کرده و زمین و آسمان و درختها و آدم و دیوار هایش روشن شده است، و آنچه که در زیر میاید ماحصل «شناخت و مالا - عمل» جهادسازندگی آن خطه است که توسط این عزیزان تهیه شده و مادر اینجا ضمن تشکر از این بزرگواران ایشارگر تمامی مطالب را در دو شماره مجله عبوری به امید خدمت هرچه بیشتر محرمین و مستضعفین.

برای شکستن طلسم محرومیت بشاگرد چه باید کرد؟

۱



*** بشاگرد سرزمینی است که باید بیشتر و بهتر آنرا شناخت و در پرتو «شناخت» آستینی از همت برای سازندگی و درمان دردهای آن بالا زد، نباید مرداب را خشکاند، بلکه باید سرچشمه را کشف کرد و نشان داد. باید رد جوهای خشک را دنبال کرد، نقب های خشکیده کاریز را پیدا و جاپای آب را تعقیب کرد.**

● طرح کاشت و کوچ بشاگرد

بشاگرد یکی از مناطق ناشناخته و باز نیافته استان هرمزگان بوده است که سالهانی بس طولانی در اعماق کوهستان خشک و سوزان، هزاران هزار انسان سیاه و آفتاب سوخته را هضم کرده است. و اگر امروز نام بشاگرد بوسر زبانها افتاده، از این روست که وزنه مقایسه‌ای شده است که مفهوم فقر و محرومیت و نمایش آثار ستمشاهی را به عینه در آن می‌توان مشاهده کرد. ای کاش می‌توانستیم دست به ترکیب این خراب آباد نمی‌زدیم و بشاگرد را بعنوان یک اثر، یک پیکر تکیده و یک مجسمه درهم فرو ریخته به جهانیان عرضه می‌کردیم. ای کاش لین چهار صد و پنجاه و شش (۴۵۶) آبادی را به همین شکل و شمایل باقی نگه داشته، تانسلهای آینده ما اسطوره استعمار و غارت و چپاول را به چشم می‌دیدند و به شکرانه نعمت انقلاب اسلامی پیشانی به خاک می‌نهادند. امروز بشاگرد روزهای پرشکوهی را می‌گذراند. اگر چه بشاگردیها طعم تلخ نداری را با رگ و پوست خود چشیده‌اند. لکن پس از پیروزی انقلاب اسلامی و رهانی از یوغ خوانین، آزادی را با جان خویش مزه مزه می‌کنند. امروز به بشاگرد بایستی بعنوان یک درد، یک تجربه، یک الگو، یک شخصیت به غارت رفته نگریست و اگر خواهان دگرگونی این

مجموعه هستیم باید که آن را کاملاً چه از نظر فرهنگی و چه از نظر وضعیت جغرافیائی مورد مطالعه قرار دهیم.

تمامی استعدادها و ضعفهای آن را بشناسیم. به گونه‌ای که استخوان جمجمه فلان حیوان که بر بالای چوبی راست آرمیده از نگاهمان دور نماند. یک بافت درهم و ۴۰ تا ۴۵ هزار شیعده شیفته، که قرنها در لابلای کوهها و دره‌ها مورد استعمار واقع می‌شده‌اند و صدای مظلومیشنان از کوههای اطراف نیز تجاوز نمی‌کرده، نمی‌تواند خواستار تامل و درنگ و یا تحرکی رو بنانی باشد.

مهمترین مسئله‌ای که بشاگرد با آن مواجه است نبود همه چیز است. و این متأسفانه باعث غلیان احساسات مسئولینی می‌شود که به این منطقه سفر می‌کنند و نتیجتاً منجر به اخذ تصمیمات سریع و عاجل و اقدامات سطحی و گذرا می‌شود

۴۵۶ آبادی و کلاً ۶۵۳ مکان که جملگی در شکم کوهستانی تمام نشدنی پخش و پلا هستند بودجه‌ای به میزان درآمد یک ساله کشور، و زمانی به وسعت یک عمر طلب می‌کنند تا آباد شوند.

بشاگرد بمشابه زخم چرکینی است که ریشه در اعماق جسم دوانده، و آن زخم، نمایش بیرونی و تظاهری بیش نیست و برای مداوای این زخم، نوازش و مرهم نهادن روی پوست، ریشه زخم را گزند نمی‌رساند. و بشاگرد امروز، زخمی است که نیازمند نوازش نیست و باید که در پی کشف مداوای اصولی آن بود و این نوشته، تلاشی است در این جهت که: شاید تنها راه مداوای این جسم نحیف، گردآوری اجزاء متلاشی شده آن باشد.

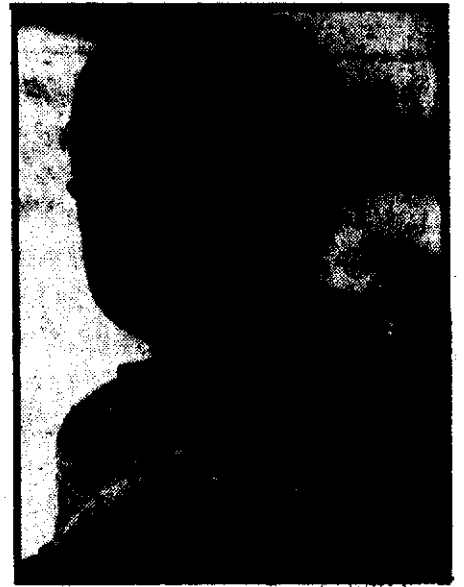
الف: شمای کلی بشاگرد

بشاگرد: از شمال با شهرستان میناب بخش رودان همسایه است. از غرب با بخش سیریک و از جنوب با جاسک و حوزه شرقی آن، و از شرق با استان سیستان و بلوچستان.

جغرافیای طبیعی بشاگرد در کوهستان خلاصه می‌شود، کوهستانی که جز در دو سه مورد آرام نمی‌گیرد و همه جا را به چهره سیاه

و تفتیده‌اش می‌آراید. همه جا را کوه پوشانده، کوه، پشت کوه. سابقاً روی نقشه‌ها می‌نوشتند «کوهستان بشاگرد» و این در عین کم لطفی نسبت به ۴۵ هزار شیعه‌ای که در لابلای آن زندگی می‌کنند، حقیقتی نیز هست. چرا که افق دید آدمی همه جا کوه است و بس. آب و هوای بشاگرد گوناگون است. هرچه از شهرستان میناب دور شده و به طرف عقب بشاگرد پیش می‌رویم، از میزان رطوبت (شرجی) هوا کاسته می‌شود و به همین نسبت نیز بارش بیشتری در قسمت‌های شرقی و شمال شرقی آن صورت می‌پذیرد. بگونه‌ای که در آبادیهای شرقی و شمال شرقی بشاگرد به درختهای سردسیری بر می‌خوریم. بارندگی در منطقه، کلاً در دو مرحله مشخص شهریور و زمستان انجام می‌گیرد و میزان سالانه بارندگی بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلی متر در نوسان است. همین مقدار باران فصلی که صورت رگبارهای تند و گذرا، آمد و شد می‌کند، رودخانه‌ها و بسترهای متعددی را در تمامی نقاط کوهستان موجب شده که اغلب، رفت و آمد اهالی را مختل می‌کند.

عظیم‌ترین رودخانه فصلی بشاگرد، رودخانه جگین است که بارگاری کوتاه، حجم غیر قابل وصفی از آب شیرین را به دریا می‌ریزد. اهالی اطراف جگین، آن را ظالم می‌خوانند. عصبانیت این رودخانه پربار، آن گونه است که هرچه را در مسیر خویش بیابد، بی چون و چرا به کام دریا می‌ریزد و روز بعد آرام و سرافکننده از اینکده گوسفند بشاگردی را در حال چرا روبرو و تقدیم دریا کرده، در لابلای سنگهای بستر رودخانه، خود را منحنی می‌سازد. وقتی جگین کف بر لب می‌آورد، نگرستن ریپکر ملتهب اوشکل است. واقعاً چه نعمت پرهانی از اندام استخوانی بشاگرد بسوی دریا می‌گیرد، بی هیچ توقفی که کم نشسته زمینها و دشت‌های حاصلخیز حوزه شرقی جاسک را سیراب سازد. (وزارت نیرو از سال ۵۹ مطالعه سد خاککی بر روی جگین را زمزمه می‌کند. بعد از شهادت دکتر عباسپور کار قابلی روی این امر بنده است) اگر بعد از ۶ تا ۱۰ سال دیگر هم سدی بر روی جگین زده شود بشاگرد از آن بی بهره می‌ماند (البته یکی دو آبادی جنوبی بشاگرد به نوانی خواهند رسید. چون زمینهای قابلی در حاشیه رودخانه و محل سد ورق بزنید



موجود است) رودخانه های بشارگرد در فصل بارش اصلا قابل اطمینان نیستند. سرمنشا اکثر این رودخانه ها شمال و شمال شرقی بشارگرد است. بارش در این مناطق سیلاب ناگهانی و لحظه ای را در نواحی پائین دست باعث می شود که اغلب بشارگردی ها مخصوصا غریبه ها را غافلگیر می کند، بطوریکه فرد فرصت هرگونه نكس عملی را از دست می دهد.

داستانی کسانی که در هوای سرد و سردی بشارگرد عور از عرض یک رودخانه خشک ترفند باری ناگهانی شده اند شنیدنی است. و سابقا قله بشارگرد این فاعده مستثنی نیستند. در مجرای ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ میلیمتر باران دریا در زمین یکبار باران در شمال کشور قابل قیاس بود. اکنون با کیم هر قسم، بارانی است که در یک بار باران در زمینها مترمکعب آب سیرین را هم در یک بار باران و حسرت بار برده که کاد ببار باران در هوا در داغ و سوزان و گاه مرطوب بشارگرد در برده فروکش می کند. هوای مطبوع و خشک در نواحی در و درین ماه به دانه که هوا در زمین می آید بارانهای زمستانی به کوهها جان می دهد و همواره ساد و ریشه آنها به سردی بشارگرد علفهای بوده و می آرایند.

گله های بر که هفت ماه تمام علفهای خشک و گاه گرسنگی را بلعیده اند، رمی زیادی به جسمشان می دود و طلای سفیدی از پستانهایشان جاری می گردد، بزهای بشارگرد چهار، پنج ماه بیشتر سیر نمی دهند، هوای خشک صبحگاهان زمستان، اهالی

را و می دارد که آبی در میان کبرسان بیفروزند و فضای خانه را گرم سازند.
بشارگردیها آند که از هوای خنک و مطبوع زمستان در غذایند و آه و ناله سر می دهند، از آفتاب داغ و سوزان تابستان رنج نمی برند. آفتاب داغ، نژاد تمامی اهالی را به حرارت خویش نیم سوز کرده است. نه سیاه هستند، بسان مردم آفریقا و نه سفیدند، همانند شهرهای مرکز و شمال کشورمان. آفتاب برشته سان کرده و نیم سوز سده اند، چهره سان قهوه ای سوخته است، سبیدی قلبشان را بعد می خورد.

● آفتاب داغ، نژاد تمامی اهالی را به حرارت خویش نیم سوز کرده است، نه سیاه هستند بسان مردم آفریقا و نه سفیدند، همانند شهرهای مرکز و شمال کشورمان، آفتاب برشته شان کرده چهره شان قهوه ای سوخته است، سبیدی قلبشان خود داستانی است دیگر.

● زمستان در بشارگرد

زمستان در بشارگرد آب و هوای مطبوع بهاری را تبعی می کند به همین سبب در این مناطق و در فصل زمستان، میتوان محصولات چوب گنده، بونجه، هندوانه، بادمجان، گوجه فرنگی، خیار و خیلی از این قبیل را کاشت و برداشت و از آنجا که این محصولات در کوران برف و سوز و سرما به شهرهای مرکزی و شمالی کشور ارسال می شود از بازار خوبی نیز برخوردار است. بگونه ای که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بیشترین تحرک در زمینه کشاورزی در بهاره کاری بوده و متاسفانه هیچگونه برنامه ریزی اصولی در کنترل این روند نیز صورت نگرفته است. کشاورزی که

می تواند گندم بکارد، بدلیل بازار خوب هندوانه و خیار، تمام تلاش شب و روزش را در این محور بکار می گیرد همیشه برای ما متوال بوده است که اگر دولت گندم را به قیمت هندوانه و یا گزانتز از آن خریدار باشد آیا ضرر می کند؟ و آیا اسراف کرده است؟ به هر حال بشارگرد نیز از این فصل استثنائی برخوردار است و زمینهای اندک و محدود بشارگرد زیر کشت هندوانه و خیار و گوجه فرنگی می رود. اگر این واقعیت را بپذیریم که وظیفه دولت است که برنامه کشاورزی را طرح کند، دیگر به بشارگردی با آن زمین محدودش فشار نمی آوریم که گندم بکارد.

مثلا شهرهای شمالی را وامیداریم که فقط فلان و بهمان محصول مورد نیاز را بکارند و شهرهای مرکزی را به کاشت نیاز دیگرمان تشویق می کنیم و جنوب را هم بر اساس استعداد و موقعیت فصلی اش برنامه ریزی می کنیم. آب و هوای جنوب کشور، برای مرکبات بسیار مناسب است و تناسب تا کوههای انتهایی انتهای بشارگرد نیز تداوم دارد.

● بشارگردیها در لابلای کوهها

* بشارگردیها در لابلای کوهها هر جا که باریکه آبی بوده چند اصله درخت لیموترش نشانده اند. حال امکان دارد کپرشان به مسافت یک روز از درخت لیمو یا نخیلان نشان دورتر باشد.

نخل خرما نیز از درختان اساسی بشارگرد است. متاسفانه اکثر این تخیلات از نژاد پست اند که نمرشان به مصرف خوراک دام می رسد و در فصل زمستان خودشان هم از آن تغذیه می کنند.

● وضعیت اجتماعی

اشتب اجتماعات در بشارگرد بر قومیت استوار است، مخصوصا اجتماعات کوچک. تعداد قابل توجهی از آبادیها را که همانند بذری در کل منطقه افشاندند شده آبادیهای کوچک و اقوام دیرین تشکیل می دهند. اقوامی که گاه رگ و ریشه شان را در آبادیهای دور نیز می توان یافت. مثلا دو آبادی بزرگ (پاریس بشارگرد) یعنی در بهمن وانگهران که چهار پنج ساعت با ماشین بین شان فاصله است با هم قوم و خویش اند.

● پراکندگی بشاگرد

مهمترین مسئله ای که در کل بشاگرد از نظر اجتماعی بچشم می خورد مسئله پراکندگیست. اگر پراکندگی را به نوعی مطلوب حل کنیم، طلسم بشاگرد شکسته است. تمامی درد و هیاهوی بشاگرد در همین پراکندگیست. صدها آبادی ده، بیست خانواری یا کمتر در کوه دره در کنار باریکه آبی کپیر زده اند و با چند راس بز که دارند چیزی بنام زندگی را مزه مزه می کنند. دولت جمهوری اسلامی ایران هر چه تلاش کند و بیشترین امکانات را هم فراهم کند توان رسیدگی به این همه آبادی پراکنده را نخواهد داشت. آمار پراکندگی:

مهمترین فریاد و بیشترین دردی که از گلوی مسئولین منطقه بیرون خزیده است، مسئله جاده است و حال آنکه اصلاً جاده نمی تواند مشکل گشا باشد. یعنی امکان اتصال این همه آبادی کوه نشین نیست. مثلاً آمدیم و از برای یک آبادی پنج خانوار، که ۳۰ کیلومتر دور از جاده اصلی بشاگرد در دل کوه پیش رفته جاده ای احداث کردیم. این سوال پیش می آید که توان تکرار و احداث راه برای آبادیهای دیگر آن هم در موقعیت مکانی بشاگرد کوهستانی هست یا نه؟ و اگر به نوعی به خودقبولانندیم که بودجه راهسازی این همه آبادی باید تدارک دیده شود، آیا چند اکیپ راهسازی در کل منطقه فعالیت خواهند داشت.

کار را از کجا شروع خواهیم کرد، از آنها یا ابتدا؟

و اگر راه برای تمامی آبادی ها احداث کردیم، آیا می توانیم برایشان معلم و پزشک و دیگر عوامل را فراهم سازیم. حتی برای آبادیهای زیر پنج خانوار؟ و اگر نهایتاً جواب همه اینها مثبت بود نباید سوال کنم؛ این مخارج برای چیست؟ آیا برای این است که یک مشت مردم خان گزیده را با همان کیفیت زندگی حفظ کنیم؟ و آیا نباید بیرسیم: ارتباط معقول شهر و روستا بر چه اصلی بایستی استوار باشد؟ مصرف یا تولید؟ اشاره کردیم که درصد عظیم اجتماعات بشاگرد را مصرف روی پا نگهداشته است.



مایملک یک آبادی ده خانوار شاید از ۵۰ نخل و ۱۰ بوته لیمو و نهایتاً یکصد راس گوسفند تجاوز نمی کند و اغلب همه اینها بمصرف خودشان می رسد. به شهر چیزی منتقل نمی شود. درد اصلی بشاگرد همینجاست. این که: یک پراکندگی غیر اصولی را حفظ کردن و رساندن خدمات به آن برای مسئولین چیزی در حد طلسم و غیر ممکن و نشدنی مطرح می شود و عملاً نیز ادارات و کلا نمایندگان مردم و دولت در رسیدگی به بشاگرد خود را با یک دیو چند سر مواجه می بینند و توانشان در همان ابتدا و یا اواسط بشاگرد ته می کشد.

● ریشه یابی و علت پراکندگی

باعث و بانی پراکندگی در بشاگرد سه عامل مهم است:

اول؛ مسئله خوانین دوم: کافی نبودن آب و زمین سوم: اختلافات اولی اگر چه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از این رو به آن رو شده است لکن دردناکترین قصه ها و وقایع بشاگرد از زور اسلحه تفنگداران خوانین سرچشمه می گیرد. و ظلمی که بر این مردم رفته است حکایت فرعون را بیاد می آورد. هر طایفه، هر خانواده برای زیستن می بایستی که خود را در پناه یک خان امنیت می بخشید. سایه تفنگ خان امنیت لازم را

برای او تامین می کرد، لکن شخصیت و اراده او را به زیر سلطه خود می کشید. وجود اشرار و حملات خوانین به یکدیگر و چپاول و غارت کیرنشینان هر بشاگردی را وادار می ساخت که پناهی برای خود جستجو کند و همین امر، آغاز بردگی و بیگاری بوده است.

یک خان به هر طریقی که صلاح می دانست با زیر دست خود رفتار می کرد. در این میان به (داد کریم) پیر مردی که شاهد زنده ظلم خوانین است اشاره کنیم. پدر او در بالای یک کوه بلند، تکه زمینی می یابد که باریکه آبی نیز دانسته است. شب و روز تلاش می کند و زمینی اندک را آماده کشت می سازد. از آبادی تا قله کوه، نهال سنگین نخل را به دوش می کشد. خلاصه بعد از گذشت چندسال که نخلها به ثمر می نشینند، مردی با یک برک کاغذ از کوه بالا می آید و می گوید: نصف زمین تو را خان به من فروخته است. پیر مرد دق میکند و می میرد و داد کریم ادامه این تلاش را به عهده می گیرد. سالها می گذرد و بعد از انقلاب، خان نصف دیگر آن زمین بالای کوه را به کسی دیگر می فروشد.

این قصه زوایای دردناکی دارد که از تحمل این جزوه بیرون است و حکایت آدم فروتنی خوانین به شیخ تسینها و بیگاریها و کتیز و نوکر و غلام گرفتن از همین مردم و به هنگام پیروی رها کردن شان و خیلی موارد دیگر، نشان دهنده ظلمی مستمر در دل این کوهها بوده است. امروز نیز که انقلاب اسلامی خط بطلان بر این روند کشیده است، بشاگردیها از خان خود خوف دارند. و این بخاطر سالهای طولانی حکومت

ورق بزیند

● اگر پراکندگی بشاگرد
بنوعی مطلوب حل شود، طلسم
بشاگرد شکسته است. تمامی
دردها و هیاهوی بشاگرد در همین
پراکندگیست، صدها آبادی
بیست خانواری یا کمتر درکوه
دره، درکنسار باریکه آبی
کپرزه اند و با چند بزی که دارند
چیزی بنام «زندگی» را مزمه می
کنند!!

● بشاگردی یک شیعه
رهاشده است، هم از نظر
امکانات رفاهی او را بحال خود
واگذارند و هم از نظر اعتقادی،
بشاگردی نه بهنگام بیماری
پزشکی یافت و نه برای حل
اختلافاتش ملجا و پناهی و نه
برای درس ایمانش، یک روحانی
و.....

● ۴۵۶ آبادی وکلا ۶۵۳
مکان که جملگی درشکم
کوهستانی تمام نشدنی پخش
وپلا هستند بودجه ای به میزان
درآمد یک ساله کشور، وزمانی
به وسعت یک عمر طلب می
کنند تا آباد شوند.

آمار پراکندگی بشاگرد

عدد خانوارهای	تعداد روستا	عدد خانوارهای	تعداد روستا
۲۲	۳	۱	۲۲
۲۵	۵	۳	۲۹
۲۶	۲	۲	۲۵
۳۷	۱	۲	۲۹
۳۸	۲	۵	۲۶
۳۹	۱	۶	۳۰
۴۰	۱	۷	۲۴
۴۲	۱	۸	۱۲
۴۵	۱	۹	۲۵
۵۲	۲	۱۰	۷
۵۵	۱	۱۱	۱۹
۵۸	۱	۱۲	۷
۵۹	۱	۱۲	۱۳
۶۶	۱	۱۲	۱۲
۶۹	۱	۱۵	۶
۵۰	۷	۱۶	۲
۶۰	۵	۱۷	۲
۶۲	۲	۱۸	۲
۶۳	۱	۱۸	۱۹
۷۰	۲	۲۰	۵
۷۱	۱	۲۲	۱
۸۰	۳	۱۲۶	۱
۸۲	۱	۱۲۶	۱
۸۲	۱	۱۲۵	۱
۱۰۰	۱	۱۵	۲
۱۲۰	۱		

خوانین بر آنها بوده است. گونی باورشانی نمی
شود که این بت فرو ریخته است. و اما آن دسته
از اهالی که تحمل این همه ظلم برایشان مقدور
نبوده، از حیطة حکومت خان بیرون رفته و در
کوههای دور، در کنار جرگه آبی اطراق می کرده
اند و برای مقابله با اشراز و دزدان کوه، همیشه
سعی بر این بوده است که بر بالای بلندی خانه
گزینند و بصورت طایفه ای پنج خانوار، ده
خانوار، کم یا بیشتر با دم باشند. امروز در اغلب
مکانهای مطرود، که آثار زندگی در گذشته
مشهود است می بینیم که حجم قابل توجهی
سنگ بر یک بلندی حمل و سنگ سازی شده
است و به هنگام حمله اشراز و یا درگیری، زنها و
مردها و بچه ها و احتمالا احشام به ارتفاعات پناه
می برده اند و از همانجا مقابله می کرده اند.

ورود یک قوم ده خانواری به یک منطقه
دور، مانع ورود دیگران به آن منطقه می شده
است و طایفه دیگر میبایستی فاصله ای برای
جرای گوسفندان رعایت می نموده است. وجود
خوانین و بعد، کوچ و انتخاب جانی برای اسکان
و ممانعت دیگران از اطراق در آن حوالی، یکی
از عوامل مهم پراکندگی بوده است.

● قوم نبودن آب کافی و زمین.
بشاگرد بدلیل کوهستانی بودن، زمین فراخی
ندارد و آب قابلی هم جز در فصل بارش پنجم
نمی خورد. آبهای جاری منطقه بحدی نیست که
خود و دامشان را سیراب سازد.
در قسمتهای ابتدائی بشاگرد، بدلیل وجود
آب و زمین تا دره پهن و کشپیری نسبتا
کشاورزی صورت می گیرد، لکن هر چه به
مناطق عمیق بشاگرد پیش می رویم به فشرده گی
کوهستان افزوده می شود و آبهای جاری و اندک
هم در سطوح پائین در حرکتند.

عدم تامین زندگی یک خانواده و یا یک
قوم، آنها را وادار می ساخته است که از آبادی
خویش دل برکنند و راهی مناطق دیگر شوند.
منطقه ای که آبی برای خود و دامشان داشته باشد
و زمینی که ده پانزده اصله درخت در خود جای
دهد. اغلب دیده می شود که طایفه ای مایملک
خود را که نخل و احتمالا لیمو است رها و بجای
دیگری کوچ کرده است. این مورد در بشاگرد
بسیار دیده می شود. البته سالی یکی دوبار برای
آبیاری و تیمار و ثمر چینی به محل می روند،
لکن به گونه ای نیست که روی محصول آن
حساب کنند و جای خالی زندگیشان را با آن
پرسازند اگر میانگین دارائی اهالی بشاگرد را رقم
بزینم چیزی نزدیک بر این اعداد خواهیم داشت:

- دوبات کپر با اثاثیه ای به قیمت ۲۰ هزار

تومان.

- ۱۰ راس گوسفند.

- ۲۰ اصله درخت خرما و ۳ اصله مرکبات.

البته این میانگین به هیچ وجه نشان دهنده
این نیست که همه مردم یک چنین مایملکی را
دارا هستند، صدها خانواده و طایفه شاید جز چند
راس بز هیچ نداشته باشند... اغلب اختلافات
موجود نیز بر سر یکی دو اصله درخت و یا
چریدن گوسفند و شتریکی در زمین دیگری
است. اختلافاتی که گاه نسل اندر نسل بصورت
میراثی با ارزش به ارث مانده است.

منبع تامین معاش بشاگردی

۱- چند راس گوسفند.

۲- چند اصله خرما و مرکبات.

۳- کار روزمزد برای این و آن.

۴- در برخی موارد بافتن حصیر، از گیاه خود

رونی بنام «پیش».

در مورد سوم: تعدادی از مردهای بشارگرد برای کار کردن راهی شیخ نشینهای خلیج فارس می شده اند که امروز نیز این رسم برقرار است. علت این سفرهای پرمخاطره که در این چند سال اخیر برادران افغانی ما نیز بدان مبتلا بوده اند، فقر و محرومیت بیش از اندازه است. یک انسان با تمامی احساس و عواطفش، یکی دو سال زن و بچه و قوم و خویش و همه چیزش را رها می کرده و راهی محیطی متعفن می شده تا به هر جان کندهی است چیزی بیندوزد و برای خانواده اش ارسال دارد. بعد از مدتها کار و زحمت و نوکری برای یک مشت عرب عیاش و از خدا بی خیر، وقتی به آغوش خانواده اش بر می گشت، جیب پاسگاه و مباشر خان از گردنه آبادی بالا می آمدند و «حقشان» را می گرفتند و می رفتند. اخاذی پاسگاه و خان در این مورد خلاصه نمی شده است. زن گرفتن و شوهر دادن و سربازی و کار کردن و اختلافات و نذر و نیاز و خیلی چیزهای دیگر منبع در آمد خوبی برای پاسگاه و خان بوده است.

● فرهنگ

فرهنگ بشارگردی فرهنگ تشیع است. فرهنگی که امروز رنگ باخته و تاثیر حیاتی خویش را بر بشارگرد بجای گذاشته است. لکن در عمق تفکرات، اعتقادات، مراسم جشنها و عزاداریهای بشارگرد، آن روح حساس و زنده تشیع را می توان یافت که بدست مکار جور پیشگان، زیر و رو شده است. عشق پرشوری که بشارگردی در ایام محرم از خود بروز می دهد، شاید در باور هیچکس ننگجد لکن این همه عشق و علاقه به آقا امام حسین، دو روز بعد جای خود را به نفرتها و کینه های بی پایه و اساس قرنهای پیش می دهد. ما همه این موارد را می گوئیم اما به بشارگردی حق می دهیم. این مردم خان و پاسگاه گزیده، از چه کسی اسلام را اموخته اند؟ چه کسی تعلیمشان داده است؟ کدام روحانی و مبلغ راه بشارگرد را در پیش گرفته و مسلمانی را در شان داده است؟ آفرین بر بشارگردی که همیشه تشنه بوده و برای لب تشنه بچه های امام حسین (ع) بر سر و سینه کوفته و از جان ضجه زده است. آفرین بر بشارگردی که

سختی زندگی را سخت تر از پیش تحمل میکند و برای فرزندش معلم می آورد تا قرآن و نماز بیاموزدش. مدرسه که نیست. بگذار بسرم قرآن فرا گیرد و فردا، بر سر قبرم زمزمه کند. این است که راه می افتد و از آبادی دور، کسی را که قرآن می داند، اجیر می کند و به آبادی می آورد. بچه ها جمع می شوند. هر کپر ماه به ماه چیزی به معلم می پردازد. بشارگردی عید نوروز را نمی شناسد. اما خیلی خوب عید غدیر و عید قربان و عید فطر را می شناسد. اگر دامن نیازش را پر از سکه طلا کنی این روزها را کار نمیکند. نماز عید از واجبات بشارگردی است. از محرم که دیگر نگو و نه پرس، بهترین گوسفند را برای حضرت ابوالفضل (ع) و یا علی اکبر (ع) و یا خود آقا امام حسین (ع) پرورش می دهند و در موعد مقرر سر می برد.

بهترین و بزرگترین کپرآبادی را به «منبر» اختصاص می دهد و بالاتر، با سنگ و گل، تنها ساختمان آبادی را به حسینیه بالا می برد. بشارگردی یک شیعه رها شده است. هیچکس مذهب او را کنترل نکرده و هیچکس صحت نمازش را نپرسیده لکن او پاک و دست نخورده و به دور از وسوسه های کاذب شهر، فطرت زلالش را حفظ کرده. در مناطق دور بشارگرد، دیده شده است که نماز شکل را حفظ کرده است لکن محتوی و کلمات آن از کوه و دره و گوسفند و... الهام گرفته است.

بشارگردی همانطور که گفته شد، یک شیعه رها شده است. هم از نظر امکانات رفاهی او را بحال خود واگذارند و هم از نظر اعتقادی. بشارگردی نه به هنگام بیماری پزشکی یافت و نه برای حل اختلافاتش ملجا و پناهی و نه برای درس ایمانش، یک روحانی. خلاصه خودش مانده است و خودش. محرم که می شود، تعدادی روضه خوان بشارگردی در تعجبند که پاسخ کدام آبادی را بدهند. یک ماه قبل از محرم مردم به این طرف و آن طرف می روند تا مگر روضه خوانی، مسئله گونی بیابند و دردهای ناگفته خویش را به زبان اشک، به شکایت نزد آقا اما حسین برند. و کافی است نام کربلا بیآوری، کافی است از تشنگی یاران امام حسین سخن برانی. کاسه چشمان لبریز از اشک می شود و صدای ایمانشان از گلویشان

بیرون می ریزد.

و حال آن که خود هم تشنگی را خوب می فهمند و هم گرسنگی وهم آوارگی وهم بی سرپرستی و هم زور و ظلم و زخم شمشیر را. با این وجود کربلا را پیشناز بشارگرد خویش می بینند. مصائب کربلا را خیلی خوب می فهمند. انگار می توانند مصائب کربلا را با آنچه به سرشان آمده مقایسه کنند. چون درد کشیده اند قصه درد کربلا را درک می کنند. عجیب اینکه هر چقدر تنگنای ظلم و بیگاری گلویشان را بیشتر می فشرده. حرص و عشقشان به کربلا بیشتر می شده است. این عشق پاک از دستبرد عافیت طلبان در امان نماند و مشتی انسان راحت طلب و مکار به علم کردن قدمگاهها و زیارتگاهها پرداختند و امروز از قبل نذورات مردم، وضع زندگی و مایملکنشان گاه باور نکرده است.

بشارگردی که از پزشک و دوا و درمان اثری نمی بیند، به هنگام بیماری خود و اطقیانش، نمی تواند دست روی دست گذاشته به انتظار مرگ بنشیند. آخرین تیر اعتقادیش را رها می کند و با گوسفندی و یا مبلغی پول و یا با سند چند نخلی که دارد، راهی قدمگاه مرتضی علی می شود. روی نقشه های ۱/۲۵۰۰۰۰ اگر که نگاه کنیم، بیشترین اسامی موجود را قدمگاه مرتضی علی و زیارتگاه می یابیم. امروز پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بشارگرد آرزوی دیرین خود را یافته است حکومت اسلام و رهانی او از زیر یوغ ظالمان، نه چیزیست که در باور او بگنجد.

تولد و ازدواج و مرگ بشارگردی مملو از مراسم اعتقادیست. روی سنگ قبرها اسم پنج تن آل عبا را به نفاعت می نویسند. بزرگترین و دست نیافتنی ترین آرزوییشان زیارت مشهد مقدس است.

امروز بیشترین تقاضای رسیده به جهاد سازندگی، به حسینیه اختصاص دارد. ادامه دارد